

# لطفعلیخان فرمانده نیروی فارس

صحنه ای از وقایع ایران در اواخر سلطنت شاه سلطان حسین

قدمهای متین، نگاه نافذ و قیافه آرام این سردار دلیر حاکی از درایت و تیزهوشی وی بود. بازوان و قد رسای او که بزیب کسوت سربازی آراسته بود بر برازندگی و شایستگی اش میافزود، چین های صورتش تاریخی از ناکامی ها و تلخی های گردش ایام بود، همیشه شامگاهان آهسته از پلکان اطاق کارپائین می آمد و بطرف مسند خود که در زیر درختی قرار داشت رهسپار میشد و در پرتو نور شمع زیر مردنگی ها با فرماندهان بمشاوره می پرداخت. در یکی از شامگاهان فرمانده بزرگ نظامی ماباندهوی بسیار و در حالیکه در دریای متلاطم فکر غوطه میخورد با قدمهای شمرده از پله پائین آمد. افسرانیکه در کنار استخر بعبادت همیشه نشسته بودند برای ادای احترام بر پای ایستادند چون لطفعلیخان برخلاف عادت با افسران توجهی نفرمود و مستقیماً بطرف جایگاه خود رفت و قرار گرفت افسران از چهره غمناک و وضع غیر عادی فرمانده خود در شگفت شدند و برای کسب اطلاع از یکدیگر آهسته بگفتگو پرداختند چیزی که جلب توجه میکرد طوماری بود که سردار در دست داشت. مگر در طومار چه نوشته است که لطفعلیخان را غمگین کرده؟ یکی میگفت شهادت صفی قلیخان باهشت هزار تن در جنگ ابدالی هاسردار را متأثر کرده دیگری میگفت گسمان نمی رود ممکن است اشتباه توپخانه صفی قلیخان که سوار نظام خودی را زیر آتش گرفته و جنگ را بنباع افاغنه ابدالی خاتمه داده سبب حزن وی گشته باشد. سومی گفت اگر این دو موضوع نباشد حتماً تزلزل روحیه و انهزام اردوی محمد رستم خان او را عصبانی کرده

است و تا آن ساعت هیچکدام نفهمیدند که تغییر حال و حرکات غیر عادی لطفعلی خان برای چه بود.

لطفعلیخان یکمرتبه از جا بلند شد و فریاد کشید. چه شرایط صلح ننکینی:

۱ - امیرعبداله افغانی از تأدیه مالیات بدولت ایران معاف باشد.

۲ - دولت ایران ارتش در قندهار نگاه ندارد.

۳ - حکومت قندهار در خانواده میرعبداله ارثی باشد.

باید به کله ایکه دارای چنین افکار شومی است تخماق کوبید! ایرانی

باغیرت زیر بار هوی و هوس کسی نمیرود، هر گاه بر قبول این شرایط ترجیح دارد

سپس همینکه چشمش با افسران افتاد استمالت فرمود و گفت حتما این افکار بوج

از مغزی تراوش کرده که بروحیه ما ایرانیان آشنائی نداشته و نمیدانسته است

که تشتت افکار و مخالفتها و کار شکنی های داخلی در مقابل حفظ استقلال و

تمامیت ارضی ایران همیشه جای خود را با اتحاد و یگانگی بیمانندی میدهد

زهی خیال خام. افسران که او را می پرستیدند و روح و جسم خود را

برای بقای کشور و حفظ شرافت اجداد در اختیار این فرمانده محبوب گذاشته

بودند از بیانات اخیر سردار چون گل شکفتند.

شب به نیمه رسید و سکوت حکمفرما شد لطفعلیخان افسران را مخاطب

قرار داد و گفت: *بزرگشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

شما به اردوی خود باز گردید و بیادای و وظیفه سربازی مشغول شوید سرها

بعلامت احترام خم شد و در یک چشم بر هم زدن افسران فداکار از دیده ناپدید

شدند و برای رسیدن بار دو هر یک بردیگری پیشی میگرفت. لطفعلیخان تنها

غرق در دریای اندیشه دور و دراز در باغ راه میرفت ناگهان صدای پای آسبی

بگوش آمد و چون نزدیک شد سوار بر زمین جست و با احترام نامه را تقدیم فر مانده

فارس کرد لطفعلیخان به سرعت به پای شمع آمد پس از فراغت از خواندن نامه

قیافه اش باز شد و سوار را مرخص کرد در اینحال لبخند شیرینی بر لبانش نقش

بست نامه حکایت از دو موضوع میگرد یکی قتل میرعبداله تجزیه طلب دیگری

حمله محمود افغان بجانب فارس با ۴ هزار سپاهی درست در نیمه شب که تمام

موجودات برای ترمیم قوای از دست رفته در خواب عمیقی فرورفته بودند تنها چشمانی که خواب و آسایش را بر خود حرام کرده بود لطفعلیخان سردار نامی ایران فرمانده نیروی جنوب بود که در دل شب برسمند کوه پیکر سوار و از بین انبوه درختان برای سرکشی سربازان لشکر فارس بطرف اردو روانه شد. طولی نکشید که از پیچ و خم درختان بار دور رسید و پس از ادای رسوم سربازی نزدیک چادر مخصوص فرماندهی از اسب فرود آمد و در حال امر داد عموم افسران حاضر شوند و با اختصار حرکت محمود افغان را بطرف فارس بسمع آنان رسانید و اضافه کرد در این موقع باریک میهن انتظار بزرگی از آنان دارد لطفعلیخان در اینجا قدری مکث کرد و سپس به سخن ادامه داد و گفت گرچه اسلحه و مهمات ما کافی نیست ولی شجاعت شما برادران این نقیصه را مرتفع میکند و هیچگاه نقص و سایل ما را از ادای وظیفه سربازی در حفظ و حراست کشور باز نمیدارد باید چنان ضرب شستی به یاغیان نشان دهیم که هر خیال خامی از مغزشان بیرون رود. پس از ختم بیان مواضعی را که فوراً باید اشغال شود تعیین کرد و افسران و سربازان در سه ستون با قدمهای استوار مرگ را برای شرافت ابدی استقبال کردند و با ساز و برگی ناچیز ولی با قلبی قوی برای انجام دادن وظیفه سربازی و ادای دین مسلم و واجب میهن بطرف دشمن منور روی آوردند و در نقاطی که قبلاً پیش بینی شده بود موضع گرفتند. چون سپاهیان افغان در کرمان به قتل و غارت اشتغال داشتند و تاخیر حمله آنان به فارس ممکن بود در اردو قحط ایجاد کند لطفعلیخان بر آن شد که برای متوجه ساختن دشمن بجانب فارس گروهی از سربازان رشید فارس را به طرف کرمان حرکت دهد تا پس از مختصر زد و خوردی بطرف فارس عقب نشینند و دشمن در تعاقب آنان بفارس بتازد و کاریکسره شود. پس فرمان داد گروهی از دلاوران انتخاب شدند در موقع حرکت لطفعلیخان آنانرا مخاطب قرار داده گفت بدانید ما موریت شما تنها عقب نشینی نیست دیگر سفارشی ندارم زیرا شما وظیفه خود را در قبال میهن میدانید چشم هم میهنان بیاری خدا بشما متوجه است.

این گروه پس از عبور از بیراهه بخاک کرمان داخل شدند و پس از جنگ سختی گروهی از افغانها را بخاک و خون غلطانیدند. افغانها که انتظار چنین عملی را نداشتند وحشت زده گزارش امر را با اطلاع محمود رسانیدند محمود از شدت غضب فریادی کشید و بیدرنگ فرمان حمله بفارس را صادر کرد هنوز حساب اموال غارت شده و تقسیم آنها بعمل نیامده بود که حمله نهائی ایرانیان با شدت آغاز شد و ابرمتر کمی از گردو خاک بر سر افغانها سایه افکند. از سربازان اعزامی جز عده کمی همگی شربت شهادت نوشیدند و این عده نیز با شدت ایستادگی کردند و در نتیجه گروهی دیگر از افغانها بهلاکت رسیدند در حالیکه محمود از سر سختی سرباز ایرانی در شگفت بود تنها چیزی که او را در مقابل این همه تلفات تسلی میداد آن بود که بالاخره موفق شده است دشمن را از بین ببرد و راه را برای آمال خود باز کند همیشه چشم لطفعلی خان بانبوه سپاه افغان افتاد شکر خدای را بجای آورد و بصدای بلند سربازان را مخاطب قرار داد و گفت از این پس بجای جنگ با کرسنگی بادشمن نبرد میکنیم. هنگامیکه سپاه محمود بمحل موعود رسید بصدای تیر لطفعلی خان افسران فرمان آتش دادند سلجشوران ایران چون شیرانی از کمینگاه بیرون جستند و از چپ و راست آتش و آهن بر سر دشمن فروریختند همینکه آثار ضعف در قوای دشمن نمودار شد و مهمات اردو به پایان رسید لطفعلی خان شخصاً حمله بانیزه را آغاز کرد و تمام افسران و سربازان بانیزه به سپاه افغان حمله ور شدند در این هنگام توپخانه افغانها که تازه رسیده بود همیشه خواست شروع بعملیات کند و مواضع ایرانیان را بکوبد گروهی از نیزه داران بسرعت بآن حمله کردند و تا توپچیان خواستند بخود جنبشی دهند همگی بانیزه از پای درآمدند و در نتیجه توپخانه افغان بتصرف ارتش فارس درآمد. محمود افغان که تقریباً تمام ساز و برگ و قسمت عمده سپاهیان خود را از دست داده بود سخت بو حشت افتاد و فرار را برقرار ترجیح داد و چنان بسرعت گریخت که تا قندهار نایستاد. لطفعلی خان پس از دفن شهدا و جمع آوری اسلحه و مهمات در میان شورش و شغف زاید الوصفی به شیراز وارد

شد و بشادباشهای بی‌آلایش اهالی فارس بامهربانی جواب گفت. اهالی و وجوه پیرامون لطفعلیخان را گرفتند و از او در مورد افغانها و اینکه چگونه بانقصان اسلحه و مهمات و تعداد کم این موفقیت بزرگ را احراز کرده پرسشها کردند و پایان کار را خواستار بودند لطفعلیخان در جواب آنان گفت گرچه خطر از فارس مرتفع شد ولی خطر برای میهن عزیز همیشه باقی است لذا من بیاری خدا و توجه مخصوص اعلیحضرت شاه سلطان حسین و همت شماراد مردان خیال‌ترتیب سپاهی را دارم تاریخه فساد را بکلی قطع کنم این خبر مانند توپ در شهر صدا کرد و باحسن استقبال اهالی فارس مواجه گردید همگی یکدل و یکجهت فریاد کردند همه چیز برای ایران .

و آنچه در قوه داشتند برای خراج سپاه پرداختند دیری نگذشت که ارتش مقتدری بخراج اهالی فارس تشکیل و روز حرکت برای سرکوبی افغانها تعیین گردید ولی افسوس که خائنین در دربار بالاخره کار خود را کردند و حکم عزل وی را صادر نمودند تا اثر این فرمانده بزرگ قداکار بر اثر نامه ای که حاکی از کور شدن برادرش فتحعلیخان وزیر اعظم شاه سلطان حسین بود بمنتهاد رجه رسید محمود افغان که از شنیدن اسم لطفعلیخان بر خود می‌لرزید بشنیدن این خبر شادیهها کرد و وسائلی تسخیر افغان را با سرعت فراهم آورد.

تنها چیزی که موجب تسلی این مرد بزرگ بود انجام دادن وظیفه سربازی و ادای دین میهن بود گرچه آن ایام سپهری شد ولی ملت ایران فداکاری و جان‌بازی لطفعلیخان راهیچگاه فراموش نمیکند و برای او جایگاهی را که در خور مقام و عظمت او است در قلب خود نگاه می‌دارد و در برابر سرباز بزرگی چون او همیشه سر تعظیم فرود می‌آورد .